

یادداشتی که پیش روی دارید متن باز نویسی شده ی مقاله یی است که سالها پیش (1380) در مجله درّ درّی زیر عنوان «شخصیت ها و شاخص ها» به نشر رسیده بود. و اینک به فراخور فراخوان صفحه آسمایی «می خواهیم ملت شویم و یا جمع پراکنده باقی بمانیم؟» ویراسته شده است.

دکتور عباس پویا

## رمز نبود شخصیت (های) ملی در افغانستان

اگر در اینجا از نبود شخصیت (های) ملی در افغانستان سخن گفته می شود، منظور عدم وجود چنین شخصیت (ها) در ساحه سیاسی و رهبری جامعه و آنهم در سه دهه اخیر می باشد. بنابراین اینکه در برهه های تاریخی دیگر و در عرصه های دیگر وضعیت چگونه بوده است و یا می باشد، پرسشی است که در این یادداشت به آن پرداخته نشده است.

در طول سه دهه اخیر و پس از به قدرت رسیدن احزاب خلق و پرچم، شخصیت های گوناگونی در صحنه سیاسی-اجتماعی افغانستان مطرح شده اند: چه از میان نیروهای چپ کودتاگر که برای مدتی بیش از یک دهه حاکمیت سیاسی را در قبضه خود داشتند، چه از میان نیروهای چپ معارض و چه هم از میان نیروهای سنتی-دینی که در مجموع به نام «مجاهدین» شناخته می شوند. هر یک از این شخصیت ها مدعی مبارزه در جهت سعادت و بهروزی جامعه افغانستان بوده است. ولی اگر کلیت جامعه افغانستان را در نظر بگیریم، می بینیم که هیچ یک از این چهره ها موفق نشده است در میان همه اقشار، طبقات و اقوام جامعه نفوذ، رسوخ و محبوبیت داشته باشد. در حالی که هر یک از این چهره ها، در میان بخشی از اجتماع به عنوان الگوی خیرخواهی و سعادت جویی برای جامعه و دارای توانمندی رهبری و هدایت مردم و کشور شناخته می شود، بخش های دیگر اجتماع یا با این ابعاد شخصیتی او آشنا نیستند و یا تصویری کاملاً دیگرگونه از او دارند.

شخصیت در روانشناسی، حقوق و یا جامعه شناسی تعریف های ویژه ای دارد که در این جا مورد نظر نیست. در این گفتار، شخصیت به مفهومی که در زبان محاوره به کار می رود، مورد بحث است. اصولاً وقتی از «شخصیت» سخن گفته می شود که فرد، قالب فردیت را شکسته و از چهار دیواری اندیشه و عمل شخصی خود خارج شده باشد. پیش از آن، او یک شخص است در کنار اشخاص دیگر و به همین دلیل، از او به عنوان «شخص» سخن گفته می شود. ولی همین که او قالب ها و مرزهای شخصی را شکست، می شود یک «شخصیت». اگر این قالب شکنی و مرز اندازی در ساحه ادبی صورت بگیرد، می شود شخصیت ادبی، اگر در ساحه علم انجام بگیرد، شخصیت علمی و در عرصه دین و مذهب، شخصیت دینی و مذهبی و در صحنه سیاست و اجتماع، می شود شخصیت سیاسی-اجتماعی. قیدهای ادبی، علمی، دینی و سیاسی-اجتماعی مرز میان شخصیت ها را از لحاظ کیفیت یعنی از جنبه محتوا تعیین می کند. یک شخصیت ادبی، مایه اش مایه ادبی است و یک شخصیت سیاسی، هنرش سیاست و همین طور شخصیت های دیگر در ساحه های دیگر. اما یک مرز کمی هم وجود دارد و آن، بُعد جغرافیایی شخصیت است. بعضی شخصیت ها، حال چه ادبی، چه سیاسی و چه دینی دارای شخصیت جهانی هستند. پیامبران بزرگ را می توان شخصیت های دینی جهانی نامید و یا اندیشمندان مانند افلاطون، ابن سینا، ابن رشد، گالیله، ادیسون و انشتین را می توان شخصیت های فکری و علمی جهانی خواند و همین طور در بخش های ادبی، هنری و بخش های دیگر شخصیت های جهانی داریم؛ چراکه شعاع کار و پیام این ها، فراگیرتر از مرزهای یک کشور و یک ملت و یک قوم است. بعضی شخصیت ها توانسته اند فقط در محدوده جغرافیایی تنگتری مطرح شوند و به همین دلیل از شخصیت ملی، شخصیت قومی و شخصیت محلی سخن گفته می شود.

هیچ یک از شخصیت های سیاسی-اجتماعی مطرح شده در طول سه دهه اخیر در افغانستان نتوانسته است در سطح ملی محبوبیت و مقبولیت پیدا کند، یعنی اکثریت جامعه متنوع و چندزبان و چندمذهب و چندقوم افغانستان، او را به عنوان یک شخصیت لایق رهبری به رسمیت بشناسند. عامل این کمبود

چيست؟ اين پرسش مهم و اساسی است که باید بدور از احساسات به آن پرداخته و جوابی قانع‌کننده برای آن جستجو شود؛ چرا که در جامعه ماقبل صنعتی افغانستان که بافت قومی و قبیله‌ای و گرایش‌های مذهبی در آن نقش عمده را بازی می‌کنند، حضور يك شخصیت یا شخصیت‌های ملی که برای همه گروه‌های اجتماعی و گرایش‌های مذهبی مورد قبول و احترام باشند، برای سامان‌بخشیدن به يك نظام ثابت اجتماعی، تعیین‌کننده است. البته در این چند دهه شعارهای فراقومی با صبغه‌های گوناگون و از سوی جناح‌های مختلف داده شده است، ولی هیچگاه این شعارها در بستر واقعیت اجتماعی افغانستان، نهادینه نشده و به مرحله عمل نرسیده است. در هر مرحله از این دوره کوتاه تاریخی (سه دهه اخیر)، نزاع‌های قومی و قبیله‌ای و مذهبی و ایدیولوژیک بیشتر و بیشتر و جنایت و فاجعه سرسام‌آورتر شده است. و در هر مرحله کار آنچنان از خرک دررفته است و کارد آنچنان به استخوان رسیده است که مردمی که به خاطر این شعارها، سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌کردند، از جان و مال خویش می‌گذشتند، هجرت و آوارگی و آفت‌های مربوط به آن را تحمل می‌کردند، عمیقاً پشیمان و آرزومند وضعیت گذشته می‌شدند. زبان حال مردم در هر یک از این مقاطع تاریخی این بوده است:

از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم  
مرحمت فرموده ما را مس کنيد

برای پاسخ‌یابی به مشکل فقدان شخصیت (های ملی) در افغانستان، می‌توان از دو راه وارد شد. یکی از راه ارزیابی عامل‌های بیرونی و دیگر از راه ارزیابی عامل‌های درونی. در طریق اول، عوامل بیرونی، عوامل خارج از شخصیت، مثلاً عوامل جهانی، منطقه‌ای و یا عوامل محیطی از قبیل زبان، قوم و غیره مورد بررسی قرار می‌گیرد و به عنوان شاخص‌های تعیین‌کننده شخصیت و علل انزوای شخصیت و عدم مقبولیت او در سطح ملی مطرح می‌شود. در طریق دوم، خود شخصیت موضوع بحث و تحقیق قرار می‌گیرد و ویژگی‌های درونی شخصیت، مثل زبان‌گفتاری و عمل سیاسی او به عنوان شاخص‌های تعیین‌کننده شخصیت او بررسی می‌شود.

پیشاپیش باید یادآور شد که تقسیم عامل‌ها به عامل‌های بیرونی و درونی به این معنی نیست که این عامل‌ها و شاخص‌ها با یکدیگر ارتباط ندارند و دور از جریان تأثیر و تأثر هستند. هدف از این تقسیم‌بندی، ساده ساختن بحث، توجه‌دادن به وجود این‌دو نوع شاخص‌ها و طرح هر دو در این گفتار است.

در پاسخ به این پرسش که چرا شخصیت‌های سیاسی-اجتماعی جامعه افغانستان در سه دهه اخیر از لحاظ پژوهش‌های شخصیتی در محدوده‌های حزبی، قومی، گروهی، زبانی و مذهبی خاص محبوس مانده‌اند و نتوانسته‌اند این دیواره‌ها را شکسته و در سطح ملی مطرح شوند، پیش از همه از عوامل بیرونی نام برده می‌شود که در این‌جا به چندین عامل از این‌گونه اشاره می‌شود:

**زبان:** وقتی يك شخصیت در يك جامعه چندزبانه زندگی می‌کند و زبان گویشی او يك زبان خاص است، طبیعی است که تنها گویندگان به آن زبان او را می‌شنوند و پیامش را دریافت می‌کنند. آنانی که به این زبان آشنا نیستند و یا اصلاً علاقه‌مند به این زبان نیستند و حتی بدتر، از آن نفرت دارند، نه او و پیامش را می‌شنوند و نه با آن آشنا می‌شوند. بنابراین گفتار و رفتار مردمی یک شخصیت به دلیل بسازبانی بودن جامعه یا فهمیده نمی‌شود و یا پیشاپیش به عنوان بیگانه و غیر خودی تلقی می‌شود.

**مذهب:** در يك جامعه چند مذهبی، افراد جامعه هم به مجموعه‌های مختلف مذهبی تقسیم می‌شوند و هر مجموعه، پابند و معتقد به نگرش و رسوم خاص مذهبی است و همان را ضامن سلامتی انسان و عامل سعادت اجتماع می‌داند. در چنین جامعه‌ای، يك شخصیت هر چند نام‌دار است و هر چند خیرخواه و سعادت‌جوست، نمی‌تواند در میان همه مجموعه‌های مذهبی محبوبیت و مقبولیت پیدا کند.

**قوم:** تعلق قومی و نژادی باعث مرزبندی اجتماعی و سیاسی می‌شود و در نهایت عامل مرزبندی شخصیت‌های سیاسی-اجتماعی. این ویژه‌گی باعث می‌شود که يك شخصیت فقط در میان قوم و قبیله

خود مورد احترام و اقبال قرار بگیرد، ولی اقوام و قبایل دیگر از او روی برگردانند و به دنبال شخصیت‌های قومی و قبیله‌ای خود باشند.

گذشته از توطئه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای و امریکا و امپریالیسم که دست قدرتشان در پشت هر حادثه و ماجرای جست‌وجو می‌شود و همین‌طور در توضیح عدم توفیق رهبران مختلف سیاسی-اجتماعی در جهت مقبولیت ملی، می‌توان عوامل بیرونی دیگری را هم برشمرد. ولی در این جا به همین سه عامل به عنوان مثال بسنده می‌شود.

بی‌شک وابستگی زبانی، مذهبی و قومی بویژه که مورد بهره‌برداری‌های سیاسی و قدرت‌طلبانه قرار بگیرد، می‌تواند مرزهای آهنین و سدهای سکندر در میان یک جامعه به‌وجود بیاورد و باعث منزوی ماندن شخصیت‌ها در چهار دیواری قومی، زبانی و مذهبی گردد. اما براساس تجربه‌های عینی در جوامع دیگر و در رابطه با شخصیت‌های سیاسی-اجتماعی این جوامع به یقین می‌توان گفت که عوامل بیرونی به تنهایی قادر نیستند که یک شخصیت را منزوی و محدود بسازند. جامعه ایران فقط از فارسی‌زبان و شیعی دوازده امامی و تیره فارس تشکیل نشده است. در این جامعه، اقوام گوناگون ترک، عرب، بلوچ، کرد، لر و... با زبان‌های خاص خود و مجموعه‌های مذهبی غیر شیعی دوازده امامی و حتی غیرمسلمان هم زندگی می‌کنند. ولی گفتار و کردار آیت الله خمینی در ماه‌های آغازین انقلاب اسلامی به‌گونه‌ای بود که همه اقشار و طبقات اجتماعی و جناح‌های سیاسی و اقوام مختلف ایرانی سعادت و عزت خود را در وجود او یافتند و به رهبری او تن دادند. در جامعه پُر مذهب و پُر زبان و در عین حال پُر طبقه هند، مهاتما گاندی در سطح ملی دارای محبوبیت و مقبولیت بوده است. نلسون ماندلا نه تنها از سوی هم‌نژادهای سیاه‌پوست زیر ستم خویش - که خود در درون دارای گرایش‌های شدید قبیله‌ای هستند - به عنوان یک رهبر ملی دیده می‌شود، بلکه حتی در میان سفیدپوستان غاصب هم از احترام و اقبال برخوردار است.

بعضی از تحلیل‌گران فکر می‌کنند که مشکل قوم‌گرایی و یا مذهب‌گرایی، پس از سرازیر شدن نیروهای مجاهدین به مراکز شهرها و آغاز جنگ قدرت در کابل عمده شد. پیش از این دوره به خاطر وجود دشمن مشترک (حکومت خلق و پرچم و نیروهای روسی) همه در یک صف و به خاطر یک هدف تلاش داشتند و رهبران موجود هم رهبران همه و نه رهبران گروهی تلقی می‌شدند. پیش از آغاز درگیری‌های داخلی، این چهره‌ها نه تنها در عرصه داخلی بلکه در عرصه جهانی به عنوان رهبران مقاومت کلیت جامعه افغانستان شناخته می‌شدند. گذشته از شرارت‌های بعضی فرماندهان و تنش‌ها و درگیری‌های محدود محلی، توده مردم در مجموع به این چهره‌ها به عنوان رهبران مبارزه ضد روس ملت افغانستان می‌دیدند و نه به عنوان رهبر تاجیک، پشتون، هزاره، ازبک و... هرچند هر یک از این رهبران، تشکیلات حزبی مخصوص به خود داشتند و فعالیت‌هایشان غالباً در محدوده قومی، مذهبی و زبانی خاصی متمرکز بود، که خود مولود طبیعی شرایط جغرافیایی و ساختار اجتماعی افغانستان است. اما آن‌ها خارج از مرزهای قومی و دینی و زبانی خود هم مورد احترام و استقبال قرار می‌گرفتند. مشکل از آن جا آغاز شد که دیگر دشمن مشترکی وجود نداشت و این نیروها برای رسیدن به قدرت به جنگ با یکدیگر پرداختند.

این برداشت از یک سو بیانگر دیدی است که توضیح فقدان رهبر یا رهبران ملی را در عوامل بیرونی جستجو می‌کند و از سوی دیگر بسیار ساده انگارانه است. درست است که مسأله اساسی و عمده در آن دوره مسأله جنگ در برابر روس‌ها و دست‌نشانده‌های آن‌ها در افغانستان بوده و درست است که در آن دوره در وسایل ارتباط جمعی و بویژه در وسایل ارتباط جمعی اروپا و امریکا بیشتر به مقاومت ضد اجنبی و کمتر به درگیری‌های داخلی پرداخته می‌شد. ولی بسیار خوش بینانه خواهد بود اگر گمان شود که در آن دوره، درگیری‌های میان‌مردمی و میان‌گروهی وجود نداشته است و یا رهبران موجود، فراتر از جغرافیای قومی، زبانی و مذهبی خاص، دارای زبان و عملی بودند که بازگوکننده خواسته‌های گرایش‌های مختلف قومی و مذهبی در افغانستان بوده است. ریشه معضله کنونی، در همان گذشته

پرابهام نهفته است. در همان زمان، طرح‌هایی که رهبران موجود و احزاب تابع از شکل حکومتی آینده می‌دادند، طرح‌هایی نبود که برای همه مردم کشور مورد قبول باشد. آن‌ها در حالی که احزاب چپی خلق و پرچم را نماینده يك اقلیت اندك بی‌خدا می‌دانستند و نه نماینده همه مردم و به همین دلیل سزاوار مبارزه و براندازی، خود، گاه فقه خاصی را به عنوان تنها منبع قانونی حکومت آینده و گاه تلقی ویژه‌ای از اسلام را به عنوان تنها سیستم سعادت‌بخش و قابل قبول آینده مطرح می‌کردند و هیچگاه خواست، احساس و نگرش دیگری را آن‌چنان جدی نگرفتند که از خودی را.

این حق طبیعی يك حزب و یا يك شخصیت سیاسی و اجتماعی است که فقط در جهت علایق يك گروه قومی یا مذهبی - البته تا جایی که به فاشیسم منتهی نشود - کوشش کند و آن را علناً شعار خود قرار بدهد، ولی دیگر انتظار مقبولیت عام و ملی هم نداشته باشد. و سخن ما هنوز هم بر سر فقدان شخصیت (های) ملی است.

يك بار دیگر می‌رویم سراغ رهبران موفق سیاسی اجتماعی عصر اخیر. گانندی در يك جامعه کاملاً متنوع و پیچیده از لحاظ زبانی، نژادی و دینی قرار گرفته است. با این‌که شخصاً باور دینی مخصوصی دارد و به رسم و رواج مخصوصی پایبند است، اما عمل اجتماعی و کلام سیاسی‌اش - که از او يك شخصیت سیاسی و اجتماعی می‌سازد - مخصوص يك قوم و قبیله و یا يك نژاد و يك زبان خاص نیست. او آزادی را تنها برای هندوها نمی‌خواهد، بلکه برای همه ملیت‌های هندوستان می‌خواهد. او خود را هم عضو جامعه هندو ها می‌داند و هم سخنگوی «نجس‌ها» که بزرگترین ستم اجتماعی را متحمل شده‌اند - و هنوز هم می‌شوند. در یک کلمه او خود را بلندگوی همه طبقات اجتماعی می‌داند. او همان‌طور که برای زیر فشار قرار دادن انگلیسی‌ها در افکار عمومی و آزادی هند از قید استعمار، رنج روزه گرفتن را بر خود هموار می‌سازد، برای اعتراض به تهاجمات مذهبی به مسلمانان هندی و دفع ستم هر روزه بر «نجس‌ها» هم روزه می‌گیرد. استقبال عمومی مردم ایران از آیت‌الله خمینی به هنگام بازگشتش از تبعید و شناخته شدن او به عنوان رهبر بلامنازع از سوی همه گرایش‌ها و جناح‌ها، در همین حقیقت نهفته است که او در آغاز از آزادی و سعادت ایران و ایرانی و از کرامت همه شهروندان کشورش سخن می‌گفت و خود را هنوز اسیر جناح‌بندی‌ها و علایق سیاسی موجود در داخل ایران نساخته بود. نلسون ماندلا - به‌خصوص در دوران اخیر زندگی‌اش که چهره يك رهبر ملی به خود می‌گیرد - خود را نماینده همه جامعه افریقای جنوبی، به اضافه سفیدپوستان ساکن آن می‌داند. در کنگره ملی افریقا که رهبری‌اش را او به عهده دارد، نه‌تنها جریان‌های گوناگون قومی و زبانی و مذهبی سیاهپوستان حضور دارند، بلکه اقلیت‌های نژادی دیگر مانند هندی‌های مقیم افریقای جنوبی و حتی سفیدپوستان نیز سهیم هستند.

سخن بر سر يك جریان بی‌رنگ همه رنگ نیست و همین‌طور بحث بر سر يك شخصیت بی خط همه خط نیست که نه آنچنان جریانی يك جریان موفق است و نه آنچنان شخصیتی يك شخصیت مردم‌پسند و ماندگار. سخن بر سر يك نگرشی است که بتواند قالب مردمی به خود بگیرد و از چهار دیوار قوم، زبان و مذهب خاصی برآید. بحث بر سر فقدان يك شخصیت سیاسی و اجتماعی است که سخنگوی همه جامعه باشد، هم احساس و همدردی همه اجتماع و هم زبان همه مردم، یعنی يك شخصیت ملی. چهره‌های سیاسی-اجتماعی موفق عصر حاضر که نام بردیم، کمالشان این بود که در متن واقعیت تکه پاره اجتماعی، به زبانی سخن گفتند که همه ملت خود را مخاطب می‌دانستند، بر سر دردهایی انگشت گذاشتند که همه آن را احساس می‌کردند و در هوایی نفس کشیدند که همه را زندگی می‌بخشید.

در افغانستان سه دهه اخیر، کمبود چنین فرد (یا افرادی) که بر تارک همه اجتماع بدرخشد و محبوب و مُراد و شخصیت ملی جامعه باشد، دیده می‌شود. چهره‌های سیاسی اجتماعی سه دهه اخیر، همواره از سعادت و کمال و عزت مردم سخن گفته‌اند و برخی از آن‌ها بر سر این معامله از جان خود گذشته‌اند. اما این سعادت‌جویی و کمال‌خواهی و عزت‌طلبی، زبانی نیافته است که هر افغانستانی خود را مخاطب آن بیابد. منظور زبان گویشی نیست، بلکه زبان سیاسی و بیان اجتماعی آن‌هاست. و همین است که

مقبولیت و محبوبیت آن‌ها در انزوای قوم، حزب و گرایش مذهبی خاص محبوس مانده است. يك شخصیت سیاسی اجتماعی برآمده از میان قوم پشتون که صمیمانه برای استقلال و وحدت کشور می‌کوشد، وقتی رنج رفته بر اقوام دیگر را رنج خود نداند و عزت و سعادت و کمال اقوام دیگر را عزت و سعادت و کمال خود نداند و این همدردی و همسرنوشتی را در عمل اجتماعی و گفتار سیاسی و طرح حکومتی خود منعکس نسازد، بخت اقبال عمومی و مجال بازیگری در ساحه ملی را نخواهد داشت. يك شخصیت منسوب به قوم تاجیک اگر عمل و کوشش او فقط برای قوم و زبان و در محدوده جغرافیایی خودش باشد و بیشتر - اگر نگویم همیشه - از درد و رنج قوم خود بنالد و قلبش برای سعادت همه اجتماع ننهد، آنچنان‌که برای عزت قوم خویش می‌نهد، نمی‌تواند خود را از چهار دیواری قوم و قبیله رها کرده و در عرصه ملی نقش بازی کند. و قس علیهذا...

یکبار دیگر تکرار می‌کنم، این خود کار نیک و قابل قدری است که فردی در جهت سعادت و عزت يك مجموعه، یک قشر اجتماعی، یک قوم و حتی يك فرد بکوشد، ولی موضوع این گفتار بحث فراقومی و بر سر مسأله فقدان شخصیت یا شخصیت‌های ملی در افغانستان است و این میدان دیگری است و بازیگران دیگری می‌طلبند.